

نهضت شعوبیه

و

نتایج سیاسی و اجتماعی آن

نوشته

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)





پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نوشته : حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

نهضت شعوبیه

ونتایج سیاسی و اجتماعی آن

مقدمه

پس از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) و سپری شدن روزگار خلفای راشدین نوبت حکومت که به خلفای بنی امیه رسید تغییرات زیادی در اساس دین مبین اسلام پیدا شد. مساوات و برادری، تقوی و پرهیزکاری که از مقررات این دین بشمار می رود در نتیجه عصبیت عربی^{*} و خودخواهی بنی امیه بکلی از میان رفت و جای خود را به ظلم و ستم، شکنجه و آزار، تحقیر و توهین نسبت به ملل غیر عرب (موالی) داد. با خلافت معاویه بن ابو سفیان، دستگاه ساده و بدون پیرایه خلافت اسلامی رنگی دیگر گرفت. بوریا و فرش ساده ای که عمر در مسجد مدینه روی آن می نشست و به امور مسلمانان می پرداخت تبدیل به فرشهای گران بها و قصرهای باشکوه سلطنتی شد، و نگهبانان و حاجبان خاص با لباسهای فاخر و پر نقش و نگار در دربار او به خدمت گمارده شدند. هندو شاه صاحبی نخبجوانی می نویسد: «مذهب معاویه آن

^{*} در این گفتار مرجا از عرب صحبت می شود، مقصود عرب اموی و عباسی است نه برادران عرب امروز ما

بود که در حفظ ریاست به هر سبب که ممکن باشد توسل کند و چون کاردنیا مستقیم شد کار آخرت آسان گردد^۱.

خلفای بنی امیه به تقلید از شاهنشاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی، در خوراک و پوشاک و آداب و رسوم اجتماعی به تجمل پرداختند و برای خود سندلیها و تختهای طلا و آبنوس و عاج ساختند و در ظاهر آرائی بحدی اسراف کردند که از پادشاهان ایران و روم جلو افتادند.^۲ حکام بنی امیه غالباً به دستور خلفا برای تحصیل پول و تأمین مخارج سنگین دربار، به مردم ظلم و ستم فراوان می کردند و برای جمع آوری پول به هر کاری دست می زدند و در این باره ابتکاراتی به خرج می دادند. چنانکه حجاج بن یوسف ثقفی عامل بنی امیه در عراق از نو مسلمانان برخلاف موازین اسلامی به زور جزیه گرفت و کار را به جائی رسانید که روحانیان بصره از رفتار او به ستوه آمدند و بر خواری اسلام گریستند.^۳ حسن بصری که به دانش و تقوی در میان مردم شهرت داشت بنی امیه و آل مهلب را صریحاً گمراه و بدخواه و بیدین خواند و گفت:

« والله لو ددت ان الارض اخذت هما خسفاً جميعاً^۴ » یعنی به خدا سوگند میل دارم که زمین دهان باز کند و همه آنان را فروبرد. یکی از پیروان یزید بن مهلب شمشیر خود را کشیده خواست حسن را بکشد که یزید به او گفت: « تیغ را در نیام کن. به خدا اگر او را بکشی آنکه اکنون یارهاست دشمن ما خواهد شد.^۵ سعید بن جبیر از موالی و مشاهیر تابعان^۶ کوفه که

۱- تجارب السلف هندو شاه به اهتمام عباس اقبال آشتیانی ص ۶۰ چاپ تهران

۲- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ترجمه جواهر کلام ج ۲ ص ۲۶

۳- دو قرن سکوت تألیف دکتر زرین کوب ص ۹۸ چاپ سوم و الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۷۹

۴- ابن خلکان ج ۲ ص ۴۰۸ چاپ قاهره

۵- ضحی الاسلام احمد امین ج ۱ ص ۲۹ چاپ قاهره

۶- کسانی که درک محضر پیغمبر را استمراراً داشتند (اصحاب) و اشخاصی که منحصرآ اصحاب را درک کردند (تابعان) و افرادی که از تابعان کسب علم و فقه و حدیث می کردند (تابع تابعان) خوانده می شدند.

مردی عالم ومحدث وزاهد بود وازشاگردان عبدالله بن عباس محدث بزرگ صدر اسلام بشمار می رفت، درفتنه ابن اشعث برضد حجاج قیام کرد و با او همکاری نمود و سرانجام با فجیع ترین وضعی بدستور حجاج به قتل رسید.^۷ سبب خروج ابن اشعث را چنین نوشته اند: ... و عبدالله رحمان بن محمد بن اشعث از اشراف قحطان بود و از جانب حجاج در زابل امارت داشت حجاج نامه ای تند بدو نوشت که هر چه زودتر درو صول و ایصال مالیاتها اقدام کن و به هند و سغد حمله ببر و سر عبدالله عامر را فوراً نزد من بفرست. عبدالله رحمان که در صدد سرکشی و طغیان بود بر آشفت و جوابی درشت به حجاج نوشت که: (تاختن هند و سغد کنم اما ناحق نستانم و خون ناحق نریزم)^۸ از جمله کسانی که با ابن اشعث همراهی کردند فیروز ایرانی بود که شجاعت و بیباکی او حجاج را سخت نگران ساخت بطوریکه برای سر او هزار درهم جایزه تعیین کرد و فیروز هم متقابلاً برای سر حجاج صد هزار درهم قائل شد. با شکست ابن اشعث، فیروز به خراسان گریخت و در آنجا بدست ابن مهلب گرفتار آمد، او را نزد حجاج فرستادند و حجاج فیروز را با شکنجه های دردناک بکشت.^۹ خلفای بنی امیه و حکام آنان یکسره پشت پا به دین اسلام و کتاب خدازدند و جز تأمین منافع مادی و حفظ ریاست هدفی نداشتند. می گویند موقعی که مژده خلیفه شدن به عبدالملک بن مروان رسید، او در اتاق خود مشغول خواندن قرآن بود، تا آن خبر را شنید قرآن را تا کرده گفت: (بعد از این دیگر با تو کاری ندارم و تا زنده ام از تو جدا هستم) ^{۱۰} و همین خلیفه به حجاج دستور داد تا خانه کعبه را که مطابق قوانین اسلام محل امن ومحترمی است با منجنیق ویران کنند و سر عبدالله بن زبیر رقیب

۷- پرتو اسلام (ترجمه عباس خلیلی) ج ۲ ص ۴۲

۸- تاریخ سیستان تصحیح مرحوم ملک الشراء بهارس ۱۱۴ چاپ ۱۳۱۴

۹- المعارف ابن قتیبه ص ۱۱۵

۱۰- تاریخ تمدن اسلام جرمی زیدان ج ۴ ص ۱۰۰

اورا که در آن مکان مقدس پناه برده بود ببرد، سپاهیان حجاج سه روز تمام در کعبه به کشتار پرداختند و پرده کعبه را آتش زدند، سپس روی به مدینه آوردند و مردم آنجا را نیز قتل عام کردند. ۱۱ همچنین یزید بن ولید بن عبدالملک اموی شبی مست و بیبازگشت قرآن را برداشت و از آن تفأل زد و این آیه را سر صفحه دید: **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ مِصْرَ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ**

و استفتحو و اخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید. ۱۲ تفأل به قرآن زدند ولی هر ستمگر خود پسند شکست می خورد و به جهنم می رود و از آب جوش می نوشد. یزید که چنان دید دستور داد قرآن را آویخته و هدف سازند و تیرو کمان گرفته، آن را پاره پاره ساخت و اشعاری بدین مضمون سرود:

«آیا مرا ستمگر خود پسند گفته تهدید می کنی؟ آری من همان ستمگر خود پسند هستم و هر گاه روز واپسین خدای خود را دیدی بگو یزید مرا پاره پاره کرد.» ۱۳ با مطالبی که گفته شد پیداست که حکومت بنی امیه حکومت اسلامی نبود تا برابر موازین و مقررات شرع، مسلمانان را مساوی و برابر بداند، هر که نیکی می کرد اگر مولی بود پاداش نداشت و هر که بدی می کرد اگر عرب بود کیفر نمی دید. حکام و فرماندهان هم دادگروها فضیلت نبودند، بلکه بر اثر عصبیت جاهلی و داشتن خوی و خصمت عربی فقط به عرب خدمت می کردند نه به اسلام.

بدرفتاری و تعصب نژادی بنی امیه موالی و ایرانیان را وادار کرد که در هر نهضتی که بر ضد خلافت بوجود می آمد شرکت کنند، چنانکه بیست هزار تن از آنان که بنام (الحمراء) در کوفه می زیستند به سال ۵۶ هجری،

۱۱- و فیات الاعیان ابن خلکان ج ۲ ص ۲۷۴

۱۲- سوره ابراهیم آیه ۱۴

۱۳- تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۱۰۲

دعوت مختار بن ابوعبیده ثقفی را که به خونخواهی حسین بن علی (ع) علیه بنی امیه قیام کرد اجابت نمودند. مختار موالی را بر مرکب نشانند و از غنایم جنگ برای آنها سهمی تعیین کرد و این تدبیر چنان مؤثر افتاد که عده موالی در سپاه مختار چندین برابر تازیان بود.^{۱۴} جرجی زیدان می نویسد: (بنی امیه نسبت به موالی بسیار سخت می گرفتند و موقع جنگ آنان را پای پیاده با شکم گرسنه به میدان جنگ می کشیدند و کمترین سهمی از غنیمت به آنان نمی دادند و در هر مورد آنان را اهانت کرده آزار می رسانیدند. لذا آنان از این بیدادگری به ستوه آمده به شورش برخاستند و هر جا کسی از علویان یا غیر آنان بر ضد امویان قیام می کرد، موالی یار او بودند و این گروه ستم دیده طبعاً دشمن آن ستمگران بودند و همین که مختار بن ابوعبیده ثقفی در سال ۵۶ هجری به خونخواهی حسین بن علی برخاست و بنام محمد حنفیه قیام کرد، موالی و عبید (بردگان) با او همدست شدند. مختار به آنان اجازه داد سواراسب شوند و صف به صف همراه سپاهیان وی کارزار کنند و با این تدبیر عده ای از بندگان گریزنا و موالی، دور مختار جمع شدند و بعضی از آنان چنان از بنی امیه خشمناک بودند که اصلاً از اسلام دست کشیدند. شماره بندگان در سپاهیان مختار بیش از آزادگان بود و بهتر از آزادگان جنگ می کردند، زیرا از صمیم قلب با بنی امیه مخالف بودند. مختار با کمک و همت موالی پیروز شد و تمام قاتلان حسین را کشت. اهل کوفه از این رفتار مختار رنجیده، بوی پیام دادند که چرا موالی را با ما برابر کردی و آنان را سواره به میدان بردی؟ و از غنیمت های جنگی به آنان سهم دادی؟^{۱۵} بنا به روایت دینوری يك تن از سرداران شامی وقتی برای مذاکره به اردوی ابراهیم بن مالک بن اشتر نخمی سپهسالار مختار می رفت، از جایی که داخل اردو

۱۴- الکامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۲۱

۱۵- تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۱۱۰-۱۱۱

شد تا جائی که به حضور ابراهیم رسید، يك کلمه عربی از زبان سپاهیان نشنید.^{۱۶}

تدبیر سیاسی ایرانیان - ایرانیان نخست نهضت خود را به صورت ادبی و مفاخرت نسبی آغاز کردند و چون با مخالفت شدید خلفای اموی روبرو شدند و از پیشرفت مقصود از این راه مأیوس گردیدند تغییر روش دادند و با بکار بردن حیل‌ها و تدبیرهای سیاسی به دعوتهای سری بر ضد بنی‌امیه مشغول شدند. اقدامات و کوششهای نهائی ایرانیان بتدریج بصورت دعوت عباسیان درآمد و منجر به قیام ابو مسلم گردید. یکی از تدبیرهای بزرگ سیاسی که ایرانیان برای برانداختن حکومت بنی‌امیه بکار بردند پشتیبانی از بنی‌هاشم بود، زیرا بنی‌هاشم قرابت و خویشاوندی به پیغمبر (ص) داشتند و طرفداری از آنان در نظر مسلمانان جنبه‌حمايت از دین و مذهب داشت و مقصود ایرانیان این بود که در پناه حمایت از دین کسی را روی کار بیاورند که دست نشانده آنها باشد و به دلخواه آنان رفتار کند. در اینجا باید بگوئیم که نهضت سیاسی ضد اموی رانه تنها ایرانیان دنبال می‌کردند، بلکه از میان اعراب هم مردمان با نفوذی بپا خاستند و ایرانیان را در برابر مظالم امویان به قیام تحریک و تشویق کردند، قحطبه طائی که در میان قوم خود اعتبار و نفوذ کلام فراوانی داشت بالهجه مؤثری در خراسان خطبه می‌خواند و عرب را تحقیر می‌کرد و ایرانیان را بزرگ می‌شمرد و در جا بجا از ایران شاید از پاره‌ای از خود ایرانیان جدی تر بود، چنانکه محمد بن جریر طبری درباره او می‌نویسد: «..... وقد خطب فی اهل خراسان یحقر العرب و یعظم الفرس فی لهجة غریبة فکان فارسياً اکثر من الفرس انفسهم»^{۱۷} ابو مسلم با نیروی تدبیر و قدرت شمشیر توانست که دولت بنی‌امیه را ساقط و حکومت بنی‌عباس را به جایش برقرار

۱۶- اخبار الطوال ابی حنیفه دینوری ص ۲۵۸

۱۷- تاریخ طبری ج ۹ ص ۱۰۶ چاپ مصر

کند. ابو جعفر منصور دومین خلفه عباسی گفت: (ای اهل خراسان شما شیعه یار و یاور ما هستید دعوت ما بواسطه شما منتشر شد).^{۱۸}
طبری می نویسد: «منصور عباسی به هنگام مرگ به فرزند خود چنین وصیت کرد :

(اهل خراسان را به تو می سپارم که خوب از آنها نگاهداری کنی، زیرا آنها شیعیان و انصار و اعوان ما هستند، همواره به آنها نیکسی کن، از بدی آنها بگذر و در قبال خوبی به آنان پاداش شایانی ده، تو میان زن و فرزند آنها جانشین پدر باش).^{۱۹} اگر چه منصور عباسی خود به این وصیت عمل نکرد و باغدرو حیلله ابو مسلم را به قتل رسانید ولی باید گفت ایرانیان در دستگاه عباسیان به وزارت رسیدند و صاحب مقامات ارجمندی شدند، چنانکه نخستین وزیری که در این دوره بر گزیده شد ابو سلمه خلال وزیر ابو العباس سفاح معروف به وزیر آل محمد ایرانی و از موالی بود. و نیز وزیر منصور عباسی ابو ایوب موریانی از مرم موریان اهواز بود. یعقوب بن داود وزیر مهدی و ویحی بن خالد برمکی وزیر هارون الرشید و فرزندان سهل خراسانی (فضل و برادرش حسن) وزیران مأمون عباسی هم ایرانی بودند. قیام ابو مسلم گرچه به حکومت جابرا نه بنی امیه خاتمه داد ولی نتوانست سیادت عرب را بکلی از میان ببرد زیرا در همان عهد که وزیران مقتدر ایرانی سرکار و ایرانیان متصدی امور مهم مملکت بودند، عربها هم نسبتاً در کارها مداخله داشتند و دست از خصومت و دشمنی بر نمی داشتند و سعی می کردند که بسا توسل به حیلله های گوناگون، ایرانیان را از کار بر کنار کنند و خود جانشین آنها شوند. از اینرو می بینیم که سعایت همین دسته بود که خون بعضی از وزیران ایرانی عهد عباسی ریخته شد، و جان و مال آنها بهدر رفت. ابو مسلم چنانکه

۱۸- یا اهل خراسان انتم شیعتنا و انصارنا و اهل دعوتنا مروج الذهب ج ۲ ص ۱۹۰ چاپ مصر

۱۹- تاریخ طبری ج ۹ ص ۳۱۹

گفتیم بدست منصور عباسی کشته شد، هارون الرشید دودمان برمکیان را برانداخت و مأمون عباسی فضل بن سهل خراسانی را کشت. بنی قحطبه از بزرگترین دشمنان برمکیان بودند و به این خاندان بزرگ و غیرتمند ایرانی خصومت و دشمنی می کردند. ۲۰ نعیم بن حازم یکی از بزرگان عرب در حضور مأمون، با فضل بن سهل وزیر مناقشه می کرد و به او می گفت:

« تو می خواهی دولت را از بنی عباس به اولاد علی انتقال دهی و دوره کسری و امپراطوری ساسانیان را تجدید کنی. » ۲۱ نتیجه آنکه در اوائل عصر عباسی با اینکه قدرت در دست ایرانیان بود، اما باز جمعی از امیران و سرکردگان عرب در این دوره مشهور بودند، که از آن جمله اند. سعید بن مسلم باهلی، معن بن زائده شیبانی، ابودلف عجلی، روح بن حاتم، مهلب بن ابی صفره، ثمامه بن اشرس و جمعی دیگر ۲۲، و همان منصور که مردم خراسان را از یاران خود می خواند، بنا به روایت طبری سپاهیان از چهار قسمت یمانی، مضری، ربیعی و خراسانی تشکیل می شدند، ۲۳ که با این ترتیب اکثریت با عرب بود. و در حالیکه موالی را عامل و حکمران آبادیها و قصبه های اطراف بصره نمود، حکومت بصره را به مسلم بن قتیبه باهلی داد. ۲۴

نهیض شعوبیه (بحث در آراء و عقاید مختلف) - بزرگترین نهضتی که منجر به انقراض دولت و سیادت عرب در ایران شد، نهضت شعوبیه بود این نهضت از اوائل قرن دوم هجری و بلکه پیش از آن شروع و دنباله آن تا قرن ششم هجری کشیده شد.

۲۰- مقدمه ابن خلدون ص ۱۳

۲۱- تاریخ الوزراء، جهشیاری ص ۳۹۷

۲۲- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۳۷

۲۳- طبری ج ۹ ص ۲۸۲

۲۴- هیون الاخبار ج ۱ ص ۲۹۰

پیدایش این مسلک جنبش بزرگی در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تغییرات عمیقی در کلیه شؤون سیاسی و فکری و ادبی عرب پدید آورد و کار به جایی رسید که عده زیادی از هر طبقه و ملتی، حتی از خود عربان هم به این فرقه پیوستند. در کتب ادب و تواریخ بنام بسیاری از دانشمندان مشهور و شاعران و نویسندگان معروف و امراء و وزرای بزرگ برمی خوریم که دارای عقیده شعوبی و از هواخواهان جدی این نهضت بودند. بحث و تحقیق در آئین شعوبیه و کشف رموز سیاسی و ادبی و علمی سران این مسلک برای تاریخ ایران و اسلام و عرب بی اندازه مفید است و ارزش فداکاریها و تلاشها و از خود گذشتگیهای قائدان این نهضت را روشن و آشکار خواهد کرد.^{۲۵}

از عهد دولت اموی به بعد از لحاظ خوبیها و بدیهای اقوام و ملل جهان، سه مسلک و عقیده مهم در میان مسلمانان بوجود آمد که می توان آنها را به احزاب سه گانه تعبیر کرد. هر کدام از این احزاب دارای آراء و عقایدی مخصوص در موضوع برتری ملتی بر سایر ملل، یا مساوات اقوام و ملل با یکدیگر بود. این سه مسلک عبارت بودند از:

۱- برتری عرب بر همه ملتها و اقوام جهان (اهل التفضیل) یا (حزب عربی) .

۲- مساوات و برابری ملتهای جهان با یکدیگر (اهل التسویه) یا (حزب مساوات) .

۳- برتری عجم بر عرب و تحقیر جنس تازی یا (حزب شعوبی) .
 ظهور این سه مسلک از حیث تقدم و تاخر به ترتیبی است که ذکر شد، یعنی نخست حزب عربی یا تفضیل عرب بر سایر ملل بوجود آمد و سبب آن بود که عرب در عصر بنی امیه به اندازه ای مغرور شد که فضائل همه ملل و اقوام دیگر را نادیده گرفت و خود را از سایر اقوام عالم ممتاز دانست و برتر شمرد.

۲۵- مجله مهر سال دوم مقالات استاد همای دربارہ شعوبیه

در مقابل این عقیده افراطی عقیده تفریطی دیگر پدید آمد که عرب پست ترین ملل عالم است و پیروان این عقیده با دلایلی که اقامه می کردند عرب را شایسته ریاست و حکومت نمی دانستند و آنها پیروان حزب شعوبی بودند. حد وسط میان این دو عقیده افراطی و تفریطی عقیده ای دیگر وجود داشت، مبنی بر اینکه تمام اقوام و ملل عالم با یکدیگر برابرند و ملتی را بر ملتی دیگر فضیلتی نیست. پیروان این دسته را طرفدار مساوات یا (اهل التسویه) می گفتند ما اگر بخواهیم دلایل هر دسته را در فضیلت و برتری خود بر سایر اقوام بیاوریم موضوع به درازا خواهد کشید و از حوصله این مقال خارج خواهد بود.

در اینجا فقط مختصری درباره نهضت شعوبیه و نتایج آن بیان می کنیم که بحث مورد نظر ماست.^{۲۶}

لفظ شعوبیه و موارد استعمال آن - لفظ شعوبیه به اطلاق عام نام فرقه ای است که معتقد به فضیلت عرب بر سایر اقوام عالم نیست و به اطلاق خاص عبارت از فرقه ای است که دشمن عرب است و عجم را بر عرب فضیلت می دهد. بنابراین کلمه شعوبیه دارای سه مورد استعمال است، یکی اهل تسویه که همه افراد بشر را در داشتن بدیها و خوبیها برابر و مساوی می داند چنانکه شرح آن گذشت. دوم کسانی که دشمن عرب و به برتری عجم بر عرب معتقد هستند، سوم مطلق کسانی که به برتری عرب بر سایر ملل معتقد نیستند و این معنی جامع کلی دو مفهوم مذکور است.^{۲۷} در عبارات ادبا و مورخان هم هر سه معنی بکار رفته است. در عقد الفرید ابن عبدربه چنین آمده است :

۲۶- خوانندگان ارجمند می توانند به این مأخذ مراجعه فرمایند : عقد الفرید ابن عبدربه ، البیان والتبیین جاحظ، کتاب العرب ابن قتیبه، الفهرست ابن الندیم، الاغانی ابوالفرج اصفهانی، و فیات الاعیان ابن خلکان، فجر الاسلام و ضعی الاسلام احمد امین و ترجمه فارسی آنها بنام (پرتو اسلام در ۲ جلد) الجذور والتاریخیه للشعوبیه تألیف دکترالدوری، سلسله مقالات استاد جلال همائی در مجله مهر سال دوم درباره شعوبیه

۲۷- مجله مهر سال دوم ص ۱۲۷ مقالات استاد همائی

(الشعوبیه وهم اهل التسویه) ۲۸ یعنی شعوبیه که اهل مساوات و برابری هستند در صحاح اللغة جوهری و دائرة المعارف بستانی چنین ذکر شده است :

(الشعوبیه فرقة لا تفضل العرب علی المعجم) ۲۹ یعنی شعوبیه گروهی هستند که قائل به برتری عرب بر عجم نیستند و همچنین در فرهنگ عرب و فرانسه تألیف ب- کازیمیرسکی B. Kazimirski درباره شعوبیه همین معنی ذکر شده است. ۳۰ و نیز در فرهنگ آندراج نوشته شده است : « شعوبی ، بضم تین و کسر موحدہ آنکه عرب را بر عجم تفضیل نهد و آن گروه را شعوبیه گویند. » ۳۱

ابن حاجب در کتاب (ایضاح) که شرح (مفصل) زمخشری است در تفسیر لفظ شعوبیه می نویسد :

(قوم متعصبون علی العرب مفضلون علیهم المعجم) ۳۲ ابن منظور بغدادی در (لسان العرب) چنین می نویسد : « والشعوبی ، هو الذی یصغر شأن العرب ولایری لهم فضلا علی غیرهم » ۳۳ شعوبی کسی است که عرب را خوار و حقیر می داند و برای او برتری نسبت به دیگران قائل نیست.

د- ب ما کدونالد D. B. Macdonald در دائرة المعارف اسلام ، ذیل عنوان شعوبیه به گفته ابن منظور استناد می کند و شعوبیه را گروهی می داند که خود را در برابر عرب بالاتر و برتر دانستند و نسبت به عرب تخفیف و

۲۸- عقد الفرید ج ۲ ص ۶۹

۲۹- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۵۶ و دائرة المعارف پطرس بستانی جزء اول ص ۱۲۳۰ چاپ بیروت ۱۹۲۷

30- شعوبیه = Celui qui ne reconnaît pas la supériorité de la race Arabe sur les autres races Tome 11, P 721 .

۳۱- فرهنگ آندراج تصحیح محمد دبیرسیاقی ج ۴ ص ۲۶۳۴ چاپ تهران

۳۲- مجله مهر سال دوم ص ۱۲۶۲

۳۳- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۵۶ نقل از لسان العرب ج ۱۵ ص ۴۸۲

تحقیر نمودند.^{۳۴} مؤلف المنجد نیز شعوبیه را به همان معنی که در لسان العرب آمده معرفی می کند و می نویسد: «الشعوبیه: جمع شعوبی وهم الذین كانوا یصغرون شأن العرب...»

جاحظ بصری وامثال او غالباً لفظ شعوبیه را بر دشمنان عرب اطلاق می کنند. بنابراین لفظ شعوبیه از حیث معنی اصلی لغوی متناسب با تسویه یا انکار فضیلت عرب است.^{۳۵} و همانطور که دشمنان عرب آنهایی که توانستند دشمنی خود را آشکار کنند بعد از اهل مساوات ظهور کردند نام شعوبیه هم که قبلاً بر اهل تسویه منطبق می شد بر آنها اطلاق گردید، نهایت اینکه چون در زمان بنی امیه، اعراب نیرومند و غالب بودند، موالی جرأت اظهار عقیده و رأی نداشتند و همینقدر می گفتند: «ما طالع مساوات هستیم» آرزوی آنها هم همین بود که با اعراب یکسان باشند. چون جدال و کشمکش میان آنها سخت شد و ایرانیان در عصر هارون الرشید و فرزندش مأمون قوه و قدرت پیدا کردند، عقیده سوم که عبارت از تحقیر و خوار دانستن اعراب بود کاملاً آشکار گردید و نام شعوبیه که مختص اهل مساوات بود بر هر دو دسته (اهل تسویه و شعوبیه) نهاده شد.^{۳۶}

اشتقاق و وجه تسمیه شعوبیه - لفظ شعوبیه مانند راوندیه و خرمیه و قدریه و جهمیه و مانند آنها عبارت از فرقه خاص و تأنیث کلمه به مناسبت فرقه و جماعت است و در مورد وصف یک تن (شعوبی) گفته می شود.^{۳۷} کلمه شعوبی به صیغه جمع با یاء نسبت منسوب است به لفظ (شعوب) که در این آیه از قرآن مجید آمده است :

34- Encyclopédie de l'Islam Vol. 4, P. 410 Brill 1934 .

۳۵- مجله مهر سال دوم ص ۱۲۵۷

۳۶- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۵۶

۳۷- مجله مهر سال دوم ص ۱۲۵۸

(یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله انتقتکم)^{۳۸} یعنی: (ای مردم ما شما را از مردی و زنی آفریده ایم و اینکه شما به ملل و قبائل تقسیم شده اید از لحاظ شناسائی یکدیگر است، در پیشگاه خداوند هر که پرهیز کارتر است بزرگوارتر می باشد.)

در سبب نزول این آیه عقاید مختلف است. ابن عباس روایت می کند که یکی از موالی از طایفه بنی بیاضه زن خواست، پیغمبر به آنها گفت که تقاضایش را بپذیرید، بدو گفتند آیا دختران خود را به بندگان آزاد شده خود بدهیم؟ در این هنگام این آیه نازل شد.^{۳۹}

و نیز برای نزول این آیه نقل می کنند که پیغمبر به بلال فرمان داد که بالای کعبه رود و اذان گوید حارث بن هشام و عتاب بن اسید چون این بدیدند خشمگین شدند و گفتند آیا این بنده سیاه بالای کعبه اذان گوید؟ و آیه برای رد آنها نازل شد.^{۴۰}

فخر رازی در تفسیر خود می نویسد: « مقصود از ذکر و انثی ممکن است پدر و مادر اولی باشد که از آن به آدم و حوا تعبیر می کنند، یعنی همه شما را از یک پدر و مادر بوجود آوردیم و ممکن است مقصود این باشد که هر کدام از افراد بشر پدر و مادری دارند و از جنس مذکر و مؤنثی بوجود آمده اند و از این حیث تفاوتی در جنس بنی آدم نیست. و چون غالباً اصل و نسب منشأً تفاخر بوده، سلب این اعتبار مورد توجه قرار داده شده است. و فائده قسمت شدن به شعوب و قبائل این نیست که بر یکدیگر مفاخرت کنند یا در صدد طعن و سخریه یکدیگر باشند بلکه غرض تعاون و یاری کردن یا شناسائی یکدیگر می باشد و علت تعبیر (خلقناکم) و (جعلناکم) اینست که

۳۸- جزء ۲۶ سورة الحجرات

۳۹- تاریخ سیاسی اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ترجمه پاینده ج ۱ ص ۱۸۸

۴۰- همان مأخذ ج ۱ ص ۱۸۹

هر چه آدمیزاد دارد همه عاریت و داده خداوند است، و چیز عاریت را وسیلهٔ مفاخرت قرار دادن شایسته نیست و در اول به صیغه خلق و سپس به صیغه جعل گفت. زیرا جعل شعوب و قبائل، متفرع بر خلق و ایجاد می باشد و تعارف فائده این جعل است نه علت غائی خلقت.^{۴۱}

و نیز می گویند که کلمه (شعوبیه) از شعوب که جمع شعب (به فتح شین معجمه) گرفته شده و شعب عبارت از گروه یا قوم و ملت است که شمولش بیشتر از قبیله و طایفه و عشیره است. ابو عبدالله زبیر بن بکار میگوید: (اول شعب، دوم قبیله، سوم عماره، چهارم بطن، پنجم فخذ، ششم فصیله است.)^{۴۲}

در این طبقه بندی نوشته های ادیبان و لغت نویسان با یکدیگر اختلاف دارد ولیکن آنچه غالباً گفته اند، اینست که لفظ (شعب) به معنی قبیله بزرگ و به تعبیر صاحب صحاح اللغة ابوالقبائل است که ریشه همه قبائل محسوب می شود و نسبت تمام قبیله ها بدان منتهی می گردد. چنانکه محمد فرید وجدی در دائرة المعارف خود چنین می نویسد:

« الشعب : (هو مجموع قبائل الامة الواحدة)^{۴۳} و بطرس بستانی لیبسانی نیز می نویسد:

« الشعب : ما ينشعب من قبائل العرب والعجم والقبيلة العظيمة ج شعوب »^{۴۴}
بهر حال آنچه مشهور است وجه تسمیه فرقه مخالف عرب به شعوبیه اینست که در آغاز کار چنانکه گفتیم این فرقه به صورت مساوات میان ملل اظهار عقیده می کردند، و چون استدلال به آیه (وجعلناکم شعوباً و قبائل) می کردند

۴۱- مجله مهرسال دوم ص ۱۲۵۸ نقل از تفسیر نغز رازی ج ۷ ص ۶۰۴-۶۰۷

۴۲- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۵۷

۴۳- دائرة المعارف فرید وجدی ج ۵ ص ۳۸۹ چاپ قاهره

۴۴- دائرة المعارف بستانی جزء اول ص ۱۲۳۰ چاپ بیروت ۱۹۲۷

از این جهت آنها را (شعوبیه) گفتند. بعضی می گویند که مراد از (شعوب) در آیه مذکور طوایف عجم و مقصود از (قبائل) طوایف عرب است، احمد امین مصری این تعبیر را صحیح نمی داند و می نویسد:

« این تفسیر در نظر صحیح نیست ، زیرا اعراب هنگام نزول آیه بدان تعبیر توجه نکرده بودند . طبری بسیاری از عقاید و آراء که از صحابه و تابعین روایت شده است نقل کرده و تمام آنها حکایت از این می کند که شعوب عبارت از نسب نیاکان و قبائل نزدیکتر از آن می باشد (شعب گروه بزرگتر و قبیله جماعت کمتر است) آنچه ظاهر می شود از این تفسیر که شعوب باید عجم و قبائل باید عرب باشد از ساخته يك تن ایرانی و مقصود او برتری ایرانیان بر اعراب است ، زیرا نام ایرانیان بر اعراب در قرآن مقدم شده و (شعوباً و قبائل) ذکر گردیده است ^{۴۵} ابن قتیبه دینوری که ایرانی و از مخالفان شعوبیه است می گوید : (بعضی عجمان لفظ شعوب را در آیه قرآن به طوایف عجم و قبائل را به طوایف عرب تفسیر کرده و می گویند تقدم در ذکر دلیل فضیلت و تقدم رتبت است و چون شعوب در آیه نسبت به قبائل مقدم آمده پس باید ایرانیان مقدم و افضل باشند . این دلیل از دو نظر صحیح نیست : یکی اینکه مقدم نمودن لفظ دلیل بر تقدم رتبت نیست زیرا در قرآن مجید چنین آمده : (یا معشر الجن و الانس) و جن را بر انس تقدم داشته و حال آنکه انسان بر تر و بالاتر از جن است ، دوم آنکه ایرانیان تنها شعوب نمیباشند زیرا هر قومی را می توان شعب و ملت گفت و اعراب نیز شعوب هستند) ^{۴۶}

تاریخ پیدایش این مسلک - زمزمه عقاید شعوبیه از اواخر عهد اموی از همان وقت که اسماعیل بن یسار در حضور هشام عبدالملک اموی (۱۰۵-۱۲۵هـ)

۴۵- والذی ینظر ان تفسیر الشعوب بالعجم و القبائل بالعرب تفسیر شعوبی وضعه اجمعی و استطرده منه الی القول بان العجم افضل من العرب لان الله قد مهم فی الذکر . ضعی الاسلام

۱۳ ص ۵۷

۴۶- همان مأخذ ۱۳ ص ۵۷ نقل از کتاب العرب

مفاخر ایرانیان را می‌شمرد آغاز شد ولسی در آن موقع شخص خلیفه و همچنین سایر طرفداران عرب کاملاً مواظب بودند و به وسائل لازم این صداها را خاموش می‌کردند. بدین جهت بود که دعوت شعوبیه از ابتدا بسیار پنهان و مرموز و بی‌سر و صدا پیشرفت می‌کرد. از آغاز خلافت بنی‌عباس که ایرانیان روی کار آمدند کم‌کم این صدا بلندتر و تبلیغات شعوبیه علنی‌تر شد و در زمان هارون و مأمون شدت یافت و در قرن سوم هجری به منتهای اوج خود رسید. در عهد عباسی اول یعنی از خلافت سفاح تا آخر عهد معتصم (۱۳۲-۲۲۷ هـ) طرفداران مسلک شعوبیه که بیشتر ایرانی بودند، با نهایت شور و علاقه مشغول تبلیغ مرام خود شدند و تا حدی که امکان داشت پیشرفت کردند. از عهد معتصم عباسی به بعد ضدیت با عرب که روح عقاید شعوبیه بود، طرفداران بسیار داشت و ترکان نیز در جانب‌داری این مسلک کمتر از ایرانیان نبودند. حال باید دید لفظ شعوبیه از چه موقع استعمال شده و شیوع پیدا کرده کرده است؟ قبلاً متذکر شدیم که مسلک شعوبیه به معنی اعم پیش از عهد عباسیان یعنی پیش از سال ۱۳۲ هجری پیدا شد اما اینکه لفظ شعوبیه از چه تاریخ و چه وقت مخالف عرب استعمال شده است، مدرك قطعی در دست نیست و به احتمال زیاد در عصر عباسی اول شایع شده است در این مورد دلایلی وجود دارد که ذیلاً بیان می‌شود:

۱- کسانی که معتقد به عقیده شعوبیه بودند پیش از پیدایش قوه و قدرت نمی‌توانستند دشمنی خود را با اعراب آشکار کنند. آنهائیکه عرب را خوار و حقیر می‌دانستند، قبل از یافتن نیرو و قدرت نام و نشانی نداشتند و بطور گمنام بسر می‌بردند و هر چه در راه پیشرفت و مقصود خود می‌کردند کاملاً پنهان و سری بود، چه اگر اظهار وجود می‌کردند فوراً آنها را سرکوب می‌نمودند. برخلاف در عصر عباسی که کاملاً مقاصد خود را آشکار کردند این نهضت صورت تحزب پیدا کرد. بدیهی است تا يك عقیده بصورت مسلک

عمومی یا هرام حزبی در نیاید نام مخصوص پیدا نمی کند. ۴۷

۲- تا کنون به نظر نرسیده است که کسی در زمان بنی امیه این نام را بر خود یا دیگران نهاده باشد و اگر ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی، اسماعیل بن یسار را شعوبی می خواند مقصود این نیست که اسماعیل شعوبی خوانده می شد بلکه منظور ابوالفرج تطبیق مسلك اباباقیده مشهور زمان خود ابوالفرج در عصر عباسان است چنانکه سلمان فارسی را صوفی می خوانند، و حال آنکه هیچکس نمی تواند ادعا کند که در زمان سلمان تصوف بوده و لفظ صوفی به معنی مشهور و متداول امروز در آن عصر معمول بوده است. ۴۸

مسروق که یکی از تابعان بوده و در دوره بنی امیه می زیسته است روایت می کند که :

(ان رجلا من الشعوب اسلم فكانت تؤخذ منه الجزیه فامر عمر لا تؤخذ منه) یعنی : مردی از شعوبیه اسلام پذیرفت پیش از آن از او جزیه می گرفتند ، عمر فرمان داد که دیگر از او جزیه نگیرند . ابن اثیر قول مسروق تابعی را چنین تفسیر کرده است : مراد از شعوب ایرانیان است ممکن است شعوب جمع شعوبی باشد و او کسی است که عرب را خوار و حقیر می داند و این جمع بر جمع یهود نسبت به یهودی و مجوس نسبت به مجوسی قیاس می شود با وجود این ما اینها را بعید می دانیم . ممکن است مقصود مسروق این باشد که مردی از شعوب یعنی غیر از عرب اسلام پذیرفت .

ابن منظور بغدادی صاحب لسان العرب احتمال می دهد که (شعوب) در روایت فوق جمع شعوبی باشد مانند مجوسی و مجوسی و یهودی و یهود و شعوبی را به معنی اصطلاح مشهور می گیرد شاید تعبیر مولف لسان العرب هم نظیر مؤلف اغانی باشد در مورد اسماعیل بن یسار . احمد امین در کتاب ضحی الاسلام (ج ۵۸) روایت مسروق و عقیده ابن اثیر و مؤلف

۴۷- مجله مهر سال دوم س ۱۲۶۰

۴۸- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۵۸

لسان‌العرب را نقل کرده و بالاخره از خود اینگونه اظهار عقیده می‌کند: که مراد از مسروق (رجلا من الشعوب) مردی از ملل غیر عرب است. بنابراین لفظ (شعوب) برای طوائف غیر عرب استعمال شده است. با اینکه همین مؤلف در صفحه قبل کتاب ضحی‌الاسلام (ص ۵۷) می‌نویسد: «اینکه شعوب را در آیه به طوائف عجم و قبائل را به قبائل عرب تفسیر کرده‌اند به نظر ما ناصواب است و دلیل واضح اینست که عرب در هنگام نزول آیه چنین معنی نمی‌فهمید و ظاهراً اینست که تفسیر (شعوب) به عجم ساختگی خود عجمهای شعوبی می‌باشد» این دو گفتار ظاهراً با یکدیگر ناسازگار است اگر عرب از لفظ (شعوب) ملل غیر عرب را نمی‌فهمید، چگونه مسروق تابعی چنین روایتی از کردار عمر برای عرب کرد و اگر این تفسیر ساخته عجمان است چگونه متذکر می‌شوید. «والذی نراه الامسروقاً اراد ان رجلا من الشعوب الاخری غیر العرب اسلم؟»

استاد همائی در سلسله مقالات خود در باره (شعوبیه) در این مورد می‌نویسد: «نگارنده احتمال می‌دهد که لفظ (شعوب) از حیث مفهوم لغوی، شامل همه اقوام و ملل عالم از عرب و عجم است ولیکن جائی که در مقابل قبائل افتاده (مانند آیه) یا تخصیص بدکریافته (مانند روایت مسروق) انصراف به قبائل غیر عرب پیدا می‌کند و اگر در امثال روایت مذکور مراد اقوام غیر عرب نباشد قید (من الشعوب) فایده نخواهد داشت. و نیز احتمال می‌دهد که معنی مذکور ابتدا با قرینه مفهوم می‌شده و بتدریج حکم (مجاز مشهور) را پیدا کرده است. و اگر معنی حقیقی (شعوب) طوائف عجم و معنی اصلی (قبائل) طوائف عرب بود، می‌بایستی ضد شعوبی را (قبائلی) هم بنامند با اینکه چنین اصطلاح جائی به نظر نرسیده است. ما متذکر وجه تسمیه (شعوبی) برای اینکه استدلال به آیه (شعوباً و قبائلاً) می‌کردند نیستیم چه این معنی مسلم است با مفهوم شعوب کار داریم.»^{۴۹}

۳- دلیل دیگری که لفظ (شعوبیه) در عهد اموی به فرقه مخصوص ضد عرب گفته نمی‌شد، اینست که اغلب مذاهیمی که در زمان بنی امیه پیدا شده بودندون (یاه) نسبت بود مانند خوارج، شیعه، مرجئه، نسبت با یاه مانند شعوبیه در اوائل زمان بنی عباس معروف شد مانند جهمیه، قدریه، راوندیه، خرمیه، شعوبیه قدیمترین کتابی که در آن لفظ شعوبیه به معنی فرقه مخصوص بکار برده شده است کتاب (البیان والتبیین) جاحظ بصری (۱۶۰-۲۵۵ هـ است) ۵۰ و از زمان جاحظ به بعد در نوشته‌های مورخان و ادباء اصطلاح شعوبیه به معنی مخصوص حزبی، به کثرت استعمال دارد چنانکه در کتاب (العقد الفرید) تألیف ابن عبدربه و الاغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی و بعض آثار ابن قتیبه دیده می‌شود. به نظر بعضی از محققان نهضت شعوبیه از قرن دوم هجری آغاز و دنباله آن تا قرن ششم هجری کشیده شد و از آن تاریخ به بعد حزب شعوبی در سایر احزاب سیاسی و مذهبی مستهکم گردید و نیز بعضی معتقدند که سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی در ۶۵۶ هـ بدست هولاکوخان و به تحریک علمای شیعه یکی از مظاهر نهضت شعوبیه بوده است. ۵۱ دعوت شعوبیه چنانکه ذکر شد در آغاز کار متکی به تعلیمات اسلامی و موازین شرع بود که (لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی) و (انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم) این دعوت نخست بطور ملایم و معتدل پیشرفت می‌کرد و طرفداران این نهضت ایرانیان بودند ولی از اقوام و طوایف ناراضی. از حکومت عرب و حتی از خود عرب هم جمع بسیاری به ایرانیان پیوستند، نهایت اینکه هر قومی به عنوانی در این نهضت شرکت می‌کرد. ایرانیان در راه میهن پرستی و اعاده استقلال و تجدید سلطنت جانبازی می‌کردند نبطی‌ها به صورت طرفداری از تملک زمین و تعصب برای ده و سامان خود و ترجیح

۵۰ - و اقدم ما وصل الینا من مکتب التی استعملت لفظ الشعوبیه کتاب (البیان والتبیین) للجاحظ

ضعی الاسلام ج ۱ ص ۵۹

۵۱ - مجله مهر سال دوم ص ۱۲۶۱

کشت و زرع بر بیابانگردی و صحرانوردی اظهار وجود می نمودند. قبطنی‌ها (ساکنان بومی مصر) بارها ضد اعراب شوریده می‌خواستند آنان را از کشور خود بیرون کنند.^{۵۲} آخرین شورش آنها در زمان مأمون بود و چون مغلوب شدند ناگزیر از راه مکر و فریب داخل شده، دست به دفتر مالیات برده دیوان جزیه و خراج را معشوش نمودند.^{۵۳} در اندلس ابن غرسیه قیام و کتاب خود را در تأیید شعوبیه تألیف کرد. بالاخره هر قومی به داعیه مخصوصی بر ضد حکومت عربی قیام کردند و در هر ناحیه طرفداران شعوبیه بسیار شدند.

مشاهیر شاعران و نویسندگان شعوبی

نخستین جنبش شعوبیه، بطوریکه گفته شد جنبش ادبی بود همچنانکه عرب به شعر و ادب و حفظ انساب مباهات می کرد، ایرانیان شعوبی هم شروع به سرودن شعر عربی کردند و فخر به انساب و نیاکان را در اشعار آغاز نمودند. نخستین کسی که این صدا را بلند کرد و قسائد این نهضت در عصر بنی امیه بشمار آمد اسماعیل بن یسار نسائی متوفی به سال ۱۱۰ هجری بود. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: (روزی اسماعیل بن یسار بر هشام بن عبدالملک اموی وارد شد و قصیده‌ای را که در مفاخر نسب و نیاکان خود و مجد و عظمت ایران سروده بود برای او خواند (مطلع قصیده چنین است):

انی وجد ما عودی بذی خور عند الحفاظ و الاحوضی بمهدوم
اصلی کریم و مجددی لایقاس به ولی لسان کجد السیف مسموم
من مثل کسری و سا بور الجنود معاً والهرمزان لفخر اول تعظیم ؟

یعنی: قسم به جدت به هنگام دفاع سست و زبون نیستم و کسی قادر نیست که خانه‌ام را ویران کند. نژاد من نیکو و عظمت قوم من بامفاخر اقوام دیگر قابل

۵۲- Encyclopédie de l'Islam 4, 210 .

۵۳- باعمال العیله و استعمال المکر و تمکنو امن النکایة بوضع ایدیهم فی کتاب الفراج ، العسطا المقریة ج ۱ ص ۷۹-۸۰ چاپ مصر .

مقایسه نیست. زبانی دارم که مانند تیغ زهر آگین است، و با همین زبان از مجدود عظمت ملت خود که دارای مکارم بسیار است دفاع و از پادشاهانی که همه نامدار و کشور گشا هستند یاد می کنم. آنها کریم و آقا و نجیب و چابک و سخی و مهمان نواز بودند مانند خسرو و شاپور لشکر کش و هر مزان. آیا کسی هست که در عظمت و مفاخرت مانند آنها باشد؟ آنها هنگام ستیز اگر حمله کنند چون شیران لشکرند، همان قومی که ترك و روم را خوار کردند.....^{۵۴}

هشام از شنیدن آن در خشم شد و گفت: «بر من مفاخرت می کنی و مدایح و مناقب نیاکان خویش را در حضور من می خوانی؟» پس فرمان داد که او را در استخری انداختند بطوریکه نزدیک بود خفه شود آنگاه وی را بیرون کشیده به حجاز تبعیدش کردند.^{۵۵}

دیگر از شاعران مشهور شعوبی بشار بن برد بن بر جوح طخارستانی است. بشار در بصره نشوونما یافت و در زمان منصور عباسی به بغداد رفت و در اوایل دوره عباسی از بزرگترین سرایندگان زمان خود بود. گویند قصیده ای در مفاخرت به انساب و زادگاه خود طخارستان خراسان در حضور مهدی عباسی سرود ولی مهدی او را مانند هشام که اسماعیل بن یسار را آزار داد سرزنش نکرد بلکه از او پرسید: «از کدام قسمت عجم هستی؟ پاسخ داد از جایی که سوارهای بسیار دارد و مردم آن در کارزار پایدارند، از مردم طخارستان»^{۵۶} بشار صاحب ذوقی سرشار و طبعی لطیف بود، او مکتب جدیدی در تصنیفها و غزلهای عاشقانه باز کرد.

حسن بن هانی اهوازی مشهور به (ابونواس) دیگر از شاعران ایرانی شعوبی است که در دستگاه هارون و فرزندان او امین و مأمون مقام و منزلت

۵۴- پرتو اسلام ج ۲ ص ۴۹ با تصرف و تلخیص.

۵۵- اغانی ج ۴ ص ۱۲۰

۵۶- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۶۰

فراوانی یافت. اوبه خاندان برمک ارادت داشت و در رقابت میان دو تن از دانشمندان عصر خود (ابوعبیده ایرانی و اصمعی عرب) جانب ابوعبیده رامی گرفت. احمد امین می نویسد: «ابونواس که برای ایرانیان متعصب بود، ابوعبیده را بر اصمعی مقدم می داشت و می گفت: ابوعبیده را اگر آزاد بگذارند اخبار اولین و آخرین را روایت می کند در حالی که اصمعی فقط بسبب خوش الحانیست»^{۵۷} و مقصودش ظاهراً این بوده که اصمعی را نمی توان جزء طبقه دانشمندان بشمار آورد بلکه او جزء خوانندگان است.

دیگر از گویندگان شعوبیه در دوره عباسی اسماعیل بن قاسم معروف به (ابوالعتاهیه) است که در عصر هارون و مأمون می زیست و به زهد و تقوی شهرت داشت و اندرزهای حکیمانه اوبه هارون معروف است.

ابوالعتاهیه، از انتساب به عرب دوری می کرد و طرفدار ایرانیان بود و به نژاد خود مباحثات می نمود، چنانکه بر والبة بن حباب که از موالی ایرانی و دعوی انتساب به عرب می کرد خرده گرفته درباره اش چنین گفت:

اوالب انت فسی العرب	کمثل الشیص فی الرطب؛
هلم الی الموالی الصید	فسی سعة و فسی رحب
فما انت بنسباً لعمرالله	اشبه منك بالعرب ^{۵۸}

یعنی: ای اوالب تو در میان عرب مانند خرما می ناری در میان رطب هستی. نزد موالی که بزرگوار و اصیل هستند بیا تا در آسایش باشی، به خدا سوگند در میان ما بیگانه ای، کما اینکه در میان عرب بیگانه هستی. اسحاق بن حسن خرمی سغدی یکی دیگر از شاعران مشهور تازیگوی ایرانی قرن سوم هجری بود که او نیز در عصر هارون و مأمون می زیست. وی شعوبی مذهب بود و در اشعارش به نسب ایرانی خود مباحثات کرده چنین می گوید:

۵۷- همان مأخذ ج ۱ ص ۷۵

۵۸- اغانی، ابوالفرج اصفهانی ج ۱۶ ص ۱۴۹

انی اهر و من سرة الصفد البسنی عرق الاعاجم ، جلداً طیب الخیر^{۵۹}
یعنی : می رودی از آزادگان سغد و رگ و پوستم از نژاد پاک ایرانی است.
و نیز دربارهٔ حسب و نسب نیاکان خود قصیده‌ای دارد که مطلع آن
چنین است :

وفادیت من مرو و بلخ فوارساً لهم حسب فی الاکرمین حسب

و نیز از شاعران مشهور شعوبیه ، ابو اسحاق ابراهیم بن ممشاد اصفهانی است
که چون سمت دبیری متوکل عباسی را به عهده داشت به (المتوکل) مشهور
است . متوکل بعد از مرگ خلیفه عباسی ، از مصاحبت فرزندان او کناره
گرفت و به یعقوب لیث صفار پیوست و بعضی گفته‌اند که در زمان معتمد
به عنوان رسالت نزد یعقوب رفت و یعقوب او را نزد خود نگاه داشت بنا بر
مشهور ، متوکل از طرف یعقوب ، قصیده‌ای که درباره نژاد و نسب
ایرانی و تحقیر عرب بود بسرود و برای خلیفه عباسی فرستاد .^{۶۰} مطلع این
قصیده چنین است :

مقاله کتابخانه مدرسه فیضیه قم

وحائز ارث ملوک العجم

انا بن الاکارم من نسل جم

به ارتجی ان اسود الهم

معی علم الکا بیان الذی

هلموا الی الخلع قبل الندم

فقل لینی هاشم اجمعین

که خلاصه ترجمه آن اینست که: (من زاده بزرگان، از دو دمان جم و
وارث تخت و تاج عجم هستم. من زنده کنندهٔ کسانی هستم که عزتشان از دست
رفته و روزگار کهن، آثارشان را از میان برده است. من آشکسارا کینه‌خواه
آن‌ها هستم و طالب انتقامم، اگر هر کس از حق آنان بگذرد من نخواهم گذشت.
درفش کاویان همراه من است ، آنچنان در فشی که بر همه ملل امید سروری
دارم. به بنی هاشم بگو، پیش از اینکه پشیمان شوید کنار بروید. زور نیزه

۵۹- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۶۶

۶۰- تاریخ ادبیات (برون) ترجمه علی پاشا صالح ص ۲۸۵

و شمشیر ما بود که شمارا به دولت رسانید. پدران ما، شما را صاحب دولت و سلطنت کردند، شما پاس خدمت آنها را نگاه نداشتید و شکر نعمت بجای نیاوردید. از این پس به حجاز سرزمین اصلی خود برگردید و به چراندن گوسفند و خوردن سوسمار بپردازید. بزودی به زور تیغ و نوك خسامه بر تخت پادشاهان خواهم نشست.، دیگر از شاعران شعوبی، عبدالسلام بن رغبان (ديك الجن) پيشوای شاعران ضد عرب در قرن سوم هجری و ابوالحسن مهبیار دیلمی است. ابوالحسن مهبیار بن مرزویه دیلمی در قرن پنجم هجری می زیست و با اینکه بوسیله سید رضی (ابوالحسن محمدالموسوی) به دین اسلام در آمد^{۶۱} و از کیش زردشت دست کشید، باز عصیت ایرانی خود را از دست نداد و درتفاخر به اصل و نسب خود چنین گفت:

قد جمعت المجد من اطرافه سود دالفرس و دین العرب
و ابسی کسری و ذا ایوانه من له بین الوری مثل ابی

برای خودداری از اطناب و تفصیل به مراجع ذیل مراجعه فرمائید. ^{۶۲} از مشاهیر نویسندگان و مؤلفان شعوبیه، روز به پسر داؤدیه فارسی معهور به ابن مقفع است، او از کاتبان و دانشمندان درجه اول زبان عربی است و شعر هم می سرود، چنانکه ابن الندیم بغدادی در مورد او می نویسد: «... و کان فی نهاية الفصاحة والبلاغة كاتباً شاعراً فصيحاً» ^{۶۳}

این مرد ایران پرست چندین کتاب پهلوی را به عربی ترجمه کرد که از آن جمله کتابهای: آئین نامه و خداینامه و مزدک والتاج در سیرت انوشیروان

۶۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا ج ۱ ص ۶۴۹ چاپ دوم
۶۲- برای توضیح بیشتر ر. ک به ضحی الاسلام جلد اول و تجارب السلف هند و شاه و کتاب الشعراء و ابن قتیبه و الاغانی ج ۱۶ ابوالفرج اصفهانی و الفرغ بمدالشدة تنوخی، و معجم الادباء یا قوت و تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان جلد دوم، و الفهرست ابن الندیم و تاریخ ادبیات برون (ترجمه علی پاشا صالح) و تاریخ ادبیات ایران دکتر صفا ج ۱ و مجله مهر سال دوم.

۶۳- الفهرست چاپ فلوگل ص ۱۱۸.

و کلیله و دمنه و الدرّة الیتمیة فی طاعة الملوک در آداب نامه نگاری، و ادب الکبیر و ادب الصغیر است و نیز نامه معروف تنسیر هیربدان هیربد رابه اردشیر بابکان برای شاهزاده طبرستان ترجمه نمود. حاجی خلیفه (کاتب چلبی) درباره شاهنامه (خداینامه) ابن مقفع می نویسد: «تاریخ الفرس لبعض قدماء اهل فارس و قد کان معظماً عند العجم لمافیة من اخبار اسلافهم و سیر ملوکهم و هو اصل - الشهنامة و غیرها نقله ابن المقفع من الفهلویة الی العربیة .»^{۶۴} احمد امین می نویسد: «ابن مقفع در زمان بنی عباس فقط ده سال زندگی کرد و بیشتر عمر خود را در عصر بنی امیه بسر برده بود. در آن زمان از فشار امویان نسبت به موالی و سختی و محنت ایرانیان واقف شده و خود شریک درد و رنج آنان بود. خشم و عداوت او نسبت به اعراب سخت و بی اندازه بود. او بزرگترین و بهترین شخصی بود که در ادب عرب تأثیر مهمی داشت، اخلاق او عبارت از شرف و نجابت و شهامت و گذشت و کرم و بزرگواری بود.»^{۶۵}

محمد بن سلام می گوید: «استادان ما چنین گفته اند که بعد از اصحاب پیغمبر از خلیل بن احمد هوشمندتر و پرکارتر و آگاه تر نبود، در میان ایرانیان هم از ابن مقفع هوشمندتر و پرکارتر و آگاه تر کسی نبوده است.»^{۶۶} ابن مقفع به سال ۱۴۲ یا ۱۴۵ هجری (به اختلاف روایات) با اشاره منصور عباسی و بوسیله حاکم بصره به اتهام کفر و زنداقه به قتل رسید. جهشیاری و ابن الندیم سبب قتل ابن مقفع را تأکید می دانند که او در نوشتن امان نامه برای عبدالله - بن علی عموی عصیانگر منصور خلیفه بکار برده بود، تا منصور نتواند آنرا نقض و به کشتن عبدالله اقدام کند.^{۶۷} بدین جهت منصور کینه او را بدل گرفت و به قتلش رسانید. دیگر از نویسندگان مشهور شعوبیه ابو عبیده همربن مثنی

۶۴- کشف الظنون ج ۱ ص ۲۲۸ چاپ استانبول ۱۳۱۱ هـ

۶۵- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۲۰۶

۶۶- رسائل البلقا، ابن قتیبہ گردآوری محمد کردعلی

۶۷- الفهرست ص ۱۱۸ و تاریخ الوزرا، ص ۱۱۰

مشهور به ابو عبیده راویه است که در فنون و تاریخ و ادب هدتها رنج برده و احاطه فراوانی بدست آورده بود و هر چه می گفت از روی تحقیق و بررسی کامل بود، بدین جهت مردم در نقل روایات ادبی و تاریخی و آداب و رسوم گذشتگان، به اقوال و اسناد وی اعتماد داشتند. ابو عبیده رقیب سرسخت اصمعی بود چه او بزرگترین نمونه شعوبی و اصمعی بزرگترین مظهر حزب عربی بود.

ابن خلکان می نویسد: « ابو عبیده اعراب را خوش نمی داشت و از آنها متنفر بود و کتابها در بدیهای آنان نگاشت. »^{۶۸} از مولفات ابو عبیده کتاب فضائل الفرس و کتاب اخبار الفرس است که درباره پادشاهان باستانی ایران بحث می کند و از آداب و رسوم و آبادیها و شهرها و کاخهای قدیم ایران گفتگو می نماید و تاریخ هر کدام از سلسله های باستانی ایران و مرزبانان و شهریاران را با امتیازات فراوان نقل می کند.^{۶۹}

ابن الندیم، مولفات ابو عبیده را بالغ بر یکصد و چهار کتاب می داند که مهمترین آنها در بدیهای اعراب نوشته شده بود.^{۷۰} متأسفانه هیچیک از کتابهای مذکور در دست نیست و تعصب و جهالت همه را نابود کرده است.

خلاصه اینکه ابو عبیده از پیشوایان بزرگ علمی و ادبی شعوبیه در اوائل قرن سوم هجری بود و با نشرافکار و عقاید او و سایر مؤلفان شعوبیه سبب شد که طرفداران این نهضت مانند قبیطیها و نبیطیها و ترکان و مخصوصاً ایرانیان گردهم آیند و مبارزات دامنهداری بر ضد عرب و سیادت او بوجود آورند، تا جائی که در اوائل قرن سوم هجری صف آرائی عرب و عجم پدیدار شد و حزب شعوبی در برابر حزب عربی قرار گرفت و این خود تأثیر اجتماعی مهمی علاوه بر اثرات سیاسی بوجود آورد و تفرقه و دشمنی و نابسامانی عجیبی میان

۶۸- ابن خلکان ج ۲ ص ۱۵۵

۶۹- مروج الذهب ج ۱ ص ۱۱۳

۷۰- الفهرست ص ۵۴

ساکنان کشورهای اسلامی بظهور رسید. معروف است ابو عبیده بدست یکی از دشمنان خود بوسیله موزی که مسموم شده بود و او خورد از میان برد. هر چند که اوضاع عرب و نسبت به ایرانیان متعصب و فداکار بود با این وجود، ایمان و علاقه مفراطی به دین اسلام داشت و مسأله دین اسلام را از عرب جدا کرده بود، چنانکه کتاب (اعجاز القرآن) را علاوه بر مؤلفاتی که ذکر کردیم تدوین نمود.^{۷۱} همچنین از مؤلفان شعوبی هیشم بن عدی از دانشمندان مشهور روایت و حدیث است که در عصر اول عباسیان زندگی می کرد و با چند تن از خلفای عباسی چون ابو جعفر منصور و مهدی و هادی و هارون مصاحب و معاشر بود. او چند کتاب در مطاعن و مثالب عرب تألیف کرد که از جمله کتاب (مثالب الصغیر) و (مثالب الکبیر) و (مثالب ربیعہ) و (اسماء بغایا قریش فی الجاهلیة و اسماء من ولدن^{۷۲}) و (من تزوج من الموالی فی العرب) است.^{۷۳}

دیگر از نویسندگان بزرگ شعوبیه، ابو عثمان سعید بن حمید بختگان از اشراف زادگان ایرانی و از طرفداران بزرگ شعوبیه بود. او نویسنده ای توانا و شاعری زبردست بود که احساسات و تعصب شدید ضد عرب داشت، از آثار مهم او کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها و انتصاف العجم من العرب است. ابن الندیم درباره او می نویسد: (سعید بن حمید بن البختگان یکنی اباعثمان و کان فهماً متکلماً فصیحاً و له اصل فی الفرس قدیم و کان شدیداً العصبیة علی العرب و له من الکتب، کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها و کتاب رسائله و له کتب فی الکلام ذکرتها فی موضعها من الکتاب).^{۷۴}

دیگر از بزرگان و اجله دانشمندان شعوبیه سهل بن هارون دشت میشانی (دست میسانی) است که معاصر مأمون عباسی و صاحب (بیت الحکمه) بوده

۷۱- پرتو اسلام ج ۲ ذیل ص ۱۱۳

۷۲- یعنی روسپیها و زنان بدکار قریش در جاهلیت و نام فرزندان آنها

۷۳- الفهرست ص ۹۹-۱۰۰

۷۴- همان کتاب ص ۱۲۳

است. باید گفت خلفای عباسی در دوره نهضت که به ترجمه و نقل علوم پرداختند طبعاً به تأسیس کتابخانه عمومی همت گماشتند و نخستین کتابخانه بزرگ را در بغداد دایر کرده (بیت الحکمه) نامیدند. احتمال قوی می‌رود که هارون الرشید مؤسس آن کتابخانه بود و ترجمه‌های عربی کتب طبی و علمی و تألیفات اسلامی را در آنجا جمع کرد و یحیی بن خالد برمکی از هند کتابهایی آورده به آن افزود، بعدها که هارون الرشید آنقره (آنکارا) و سایر شهرهای آسیای صغیر را گشود، مقداری کتاب از نقاط مختلف به بیت الحکمه فرستاد. در زمان مأمون که دارالترجمه‌های زیادی دایر گشت کتابهای یونانی و سریانی، فارسی و هندی و قبطی بر کتابهای عربی بیت الحکمه افزوده شد. مردم که علاقه مأمون را به کتساب دانستند، کتابهای متنوع و مختلف به بیت الحکمه تقدیم داشتند، اگرچه پاره‌ای از این کتابها ارزش علمی نداشت. در بیت الحکمه بغداد شعبه مخصوصی برای ترجمه و استنساخ کتاب و تألیف وجود داشت و عده‌ای می‌نشستند و برای خود، یا برای دیگران کتاب استنساخ می‌کردند و دسته‌ای دیگر مشغول مطالعه و یا ترجمه می‌شدند. علان شموبی و محمد بن موسی خوارزمی ستاره‌شناس معروف ایرانی و یحیی بن ابی منصور موصلی و فضل بن نوبخت و بنی‌شاکر از کسانی بودند که برای مطالعه کتب و استنساخ به بیت الحکمه می‌آمدند. این مرکز علمی و تحقیقی از نظر کثرت کتب در دنیای آن روز مشهور آفاق بود و برابر گفته جرجی زیدان بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ کتاب داشته است، ۷۵ که گرچه این رقم اغراق آمیز است ولی حکایت از عظمت آن می‌کند. بیت الحکمه بدست ایرانیان تأسیس شد و بوسیله آنان نیز اداره می‌گردید، کسانی که به آنجا آمد و شد داشتند چنانکه گفتم بیشترشان ایرانی و شعوبی بودند. معروفترین مدیران بیت الحکمه سهل بن هارون بود که ابن‌الندیم درباره او می‌نویسد:

۷۵- تاریخ تمدن اسلام (جرجی زیدان) ج ۳ ص ۳۱۰-۳۱۸ (ترجمه فارسی)

«..... و كان حكيماً فصيحاً، شاعراً فارسى الاصل، شعوبى المذهب، شديد العصبية على العرب وله فى ذلك كتب كثيرة.....»^{۷۶}

سهل بن هارون رساله‌ای دربارهٔ بخل نوشته که به (البخلاء) معروف است.^{۷۷} (توضیح اینکه جاحظ بصرى هم علاوه بر مؤلفات عدیده کتابی بنام (البخلاء) دارد که نباید با این کتاب اشتباه شود) احتمال می‌رود که مقصود او از تعریف بخل، تعصب برای شعوبیه بوده زیرا اعراب کرم و سخاه را مایهٔ افتخار و مدح خود دانسته و بزرگترین مناقب می‌شمردند و ایرانیان را به بخل منتسب می‌کردند و مقصود سهل بن هارون تحقیق و بررسی این موضوع بوده است. صاحب (زهر الآداب) ابیات ذیل را از سهل بن هارون نقل می‌کند که میان خانه‌های میهن خود در میسان و خانه‌های عربی مقایسه‌ای بعمل آورده و ضمن تفاخر به ایرانی بودن خود، از عرب و آنچه منتسب به اوست بیزاری جسته است.

اجعلت بيتاً فوق رابية	فرع النجوم كانه نجم
كبييت شعر وسط مجهلة	بفنائنه الجمعلان والبهيم ^{۷۸}

یعنی: «آیا کاخی بلند مرتبه که سر به اختران کشیده و مانند ستاره است با چادری پشمین که در وسط بیابان خشک قرار گرفته و جعل و حشرات در ساختش وجود دارند یکی است؟»

سهل بن هارون مانند سایر بزرگان شعوبیه، به خاندان برمک احترام می‌کرد و در وصف یحیی بن خالد و جعفر پسرش می‌گوید: «اگر سخن درو گوهر بود، یا اگر ممکن بود از سخن لعل و گوهر ساخت کلام آن دو بزرگوار را می‌توان درو گوهر خواند»^{۷۹} و سبب آن بود که یحیی بن خالد مکتب‌خانه‌ها

۷۶- الفهرست ص ۱۲۰

۷۷- معجم الادباء یا قوت ج ۱۱ ص ۱۶۶

۷۸- زهر الاداب علی هاشم المقد الفریدج ۲ ص ۱۹۰

۷۹- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۲۰۲

برای یتیمان ایجاد کرده بود و همیشه خود را به مردم نزدیک می نمود و به فرزندان خود چنین پند داده بود: « شما محتاج نویسنده، عامل و پیشکار و معاون و یار خواهید بود، تا میتوانید از طبقه نجبا و اشراف یاران خود را تعیین کنید و از فرزندان و مایگان و اراذل دوری نمائید، زیرا احسان نزد آزادگان و اشخاص شریف و محترم در حکم دین است آنهسا قدر نیکی را می دانند و نسبت به نیکوکار سپاسگزارند.»^{۸۰} جاحظ بصری، سهل بن هارون را از نظر حکمت و دانش و بلاغت می ستاید و مؤلفات او را نام می برد.^{۸۱} مطابق روایت ابن الندیم، کتابهای دیوان الرسائل، النمر الثعالب، و املق و عذرا، ندود، و دود لدود، تدبیر الملک و السیاسة و چند کتاب دیگر از سهل بن هارون است.^{۸۲}

و نیز از مشاهیر نویسندگان شعوبیه **اعلان شعوبی** است، وی از دانشمندان ایرانی بود که در مثالب عرب کتاب (المیدان فی المثالب) را تألیف کرد. اعلان یک به یک قبائل عرب را شمرده و بدیهای هر یک را ذکر کرده است.

معروف است که طاهر بن حسین (ذوالیمنین) در برابر این تألیف سی هزار سکه به او جایزه داد.^{۸۳} جرجی زیدان می نویسد: «اعلان شعوبی از کسانی بود که در بیت الحکمه کتاب استنساخ می کرد، وی انساب و اخبار عرب را نیکو می دانست و در مقابل دریافت مزد برای هارون و مأمون و برمکیان کتاب استنساخ می کرد.»^{۸۴}

ابن قتیبه و شعوبیه یکی از مخالفان مشهور شعوبیه ابو محمد عبداله بن- مسلم بن قتیبه دینوری است که ایرانی و اصلا از مردم مرو بود.^{۸۵} او در بغداد نشو نما یافته و مدتی در شهر دینور قاضی بود. ابن قتیبه از دانشمندان بنام در علوم ادبی و دینی بود و بنا بر گفته ابن الندیم مؤلفات او به ۶۲ مجلد می رسیده

۸۰- تاریخ الوزراء، جهشیادی ص ۲۱۲ و المصدر نفسه ص ۲۱۵

۸۱- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۲۰۲

۸۲- الفهرست ص ۱۲۰

۸۳- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا ج ۱ ص ۲۶

۸۴- تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۳۱۰ (ترجمه فارسی)

۸۵- ضعی الاسلام ج ۱ ص ۴۲۵

است. او با اینکه ایرانی بوده، دست از حمایت و طرفداری از عرب نکشیده و تعصب شدید ضد شعوبی داشته است. او در مفاخر و مناقب عرب داد سخن داده و در کتاب تفضیل العرب خود به شدت از این قوم جانبداری می کند. او شعوبیان را اراذل ناس و مشتی او باش قلمداد می کند، لیکن سرانجام دچار تناقض و تردید شده، همه اقوام و ملل روی زمین را با هم یکسان و برابر می داند، پیروی از آراء و عقاید اهل تسویه می کند. ابن عبدربه مؤلف کتاب عقد الفرید در حالی که از تناقض و تباین سخنان ابن قتیبه دچار شکفتی می شود چنین می گوید: ابن قتیبه در کتاب تفضیل العرب، نخست داد سخن از فضایل عرب می دهد لیکن در پایان کتاب که درباره مذهب شعوبیه بحث می کند، اساس و بنای گفته های خود را که در آغاز کتاب آورده بود بهم زده می گوید «بهترین و مستدلترین عقیده بنظر من اینست که کلیه ابناء بشر از خاک بوجود آمده، و به خاک هم برمی گردند و کسی را بردیگری فضیلتی نیست. (و اعدل القول عندی، ان الناس کلهم لاب و ام خلقوا من تراب و اعید و الی التراب ...)»^{۸۶}

اشاره ای به سخنان ابن قتیبه در رد شعوبیه: ابن قتیبه در رد عقاید شعوبیه مطالب مفصلی دارد که در اینجا برای خودداری از تفصیل یکی دو مورد آنرا ذکر می کنیم^{۸۷} او می گوید: «من در میان شعوبیه کسی را متعصب تر از اوساط و اراذل مردمان ندیدم، این دسته از مردم با عرب، سخت دشمنی می ورزند اما اشراف و بزرگان و دانایان عجم و مردم دیندار که به حقایق امور آگاهی دارند کرد اینگونه تعصب ها نمی گردند و بد و خوب هر طایفه را می دانند.^{۸۸} ابو عبیده معمر بن المثنی از همه به ذکر مثال عرب حریص تر است و چگونگی احوال و نسب او را با اینکه نزد همه کس مشهور است، خوش ندارم که یاد آور شوم و مطاعن جاوید بدارم، چه وی اتفاقاً از ارباب علم و دانش است و گفته های او را در معانی قرآن حجت می شمارند. شکفتا

۸۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۷۲

۸۷- خوانندگان ارجمند می توانند به کتاب رسائل البلاء گردآوری محمد کرد علی و نیز به پرتو اسلام جلد دوم ترجمه آقای خلیلی مراجعه نمایند.

۸۸- رسائل البلاء نقل از کتاب العرب ابن قتیبه ص ۲۷۵

هر که را از عجم می بینی افتخار به تاج و تخت کسری و جاه و جلال پرویز می کند و خود را منتسب به آنان می داند، آیا عجمان همگی از فرزندان پرویزند؛ اینان همه شاهزاده اند؛ چه شد که همگی شاهزاده و از نسل مرزبان و اساوره شدند؛ اگر اینها همه شاهزاده و بزرگوارند، پس اوساط و اراذل عجم کجا رفته اند؟ « در رد گفته ابن قتیبه که شعوبیه از مردم اوباش و عناصر پست تشکیل شده اند و بزرگان و اشراف ایرانی به این مسلک معتقد نیستند نظر احمد امین مؤلف ضحی الاسلام را ذکر می کنیم و یاد آور می شویم این نویسنده دانشمند با اینکه خود عرب است و در پاره ای موارد در تألیفات خود دچار تعصب طرفگیری از عرب شده، در اینجا جانب انصاف را رعایت کرده چنین می نویسد:

« معلوم می شود که ابن قتیبه به جنبش های آشکار اکتفا کرده غافل از این بوده که اشراف و بزرگان ایرانی بواسطه داشتن مقامات عالی نمی توانستند تظاهر کنند و غوغا راه بیندازند ولی در باطن شعوبی بودند و بوسیله مال و قدرت در نهان این مسلک را تقویت می کردند، در حقیقت شعوبیان تنها اوباش و اشخاص حقیر نبودند، بلکه از طبقه ممتاز و برجسته و ادباء و علماء هم در میان آنها وجود داشتند و زمام امور را همین طبقه در دست داشتند، که تأثیرشان را در علم و ادب نمی توان انکار کرد. «عنوان شعوبی کتابی در معایب عرب تألیف کرد که طاهر بن حسین (مؤسس سلسله طاهریان) سی هزار سکه به او جایزه داد و این نوع تشویق، خود بزرگترین علامت تأیید و موافقت با شعوبیان بود که از هر تدبیری بیشتر مؤثر می افتاد. »^{۸۹} و باز همین نویسنده (احمد امین) در مورد نهضت شعوبیه صریحاً چنین اظهار نظر می کند:

«..... بل هی فی الحقیقه نوع من الدیمقراطیه یحارب ارسقراطیه العرب، »^{۹۰}
در حقیقت نهضت شعوبیه نوعی دموکراسی بود که در برابر اشرافیت عرب قرار گرفته بود و با آن مبارزه می کرد.

۸۹- ضحی الاسلام ج ۱ ص ۶۴

۹۰- همان مأخذ ج ۱ ص ۵۹